تحلیل گفتمانی *شازده کوچولو*
(نظام معنایی منسجم تشکیل‌شده از ساختارهای تودرتو، تسلسلی و تکراری)

علی عباسی*

دانشیار گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

دریافت: ۸۸/۱۲/۱ پذیرش: ۸۹/۲/۶

فصلنامهٔ پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی
د ۱، ش ۱، بهار ۱۳۸۹

چکیده

در تحلیل گفتمانی «شازده کوچولو» تلاش بر این است که از نشانه‌های منفرد، کلان‌نشانه‌ها، خردنشانه‌ها و یا مجموعه‌ای از نشانه‌ها عبور کنیم تا بتوانیم به ورای نشانه‌ها یعنی آنجایی‌که نشانه‌ها با یکدیگر تعامل برقرار می‌کنند برسیم تا به خوانشی گفتمانی دست یابیم. بدین منظور، تلاش می‌کنیم تا این روایت را به عناصر سازندهٔ آن تقلیل دهیم تا به این هدف برسیم که معنا چگونه در این روایت ظاهر می‌شود. بر این باوریم که «شازده کوچولو» روایتی است با ساختاری منسجم که دلالت معنایی واحدی را می‌توان از آن دریافت کرد. به‌همین دلیل می‌خواهیم بدانیم که چرا این انسجام معنایی و تعامل بین عناصر وجود دارد؟ و چرا ساختار این روایت تسلسلی، تودرتو و تکراری است؟ و چرا گفته‌پرداز القاء تکثر ساختار را دارد؟

واژه‌های کلیدی: مربع معنایی، پیرنگ، گفته‌پرداز، گفته‌خوان، وضعیت ابتدائی، وضعیت میانی، وضعیت انتهایی.

۱. مقدمه

با بررسی نظام فرایندی ***شازده کوچولو***، می‌توان آن را هم‌چون نظامی درنظر گرفت که دلالت معنایی آن، در دل خود آن است. این نظام، نظامی مستقل و تشکیل‌شده از عناصری است

* نویسندهٔ مسئول مقاله: Email: ali_abasi2001@yahoo.com

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

که در ارتباط تعاملی با یکدیگر هستند. در واقع، این نظام از اجزایی تشکیل شده است که هرکدام از آن‌ها در روساخت و ژرف‌ساخت با نظم خاصی کنار هم قرار گرفته‌اند. از اجزاء این نظام می‌توان از «مربع معنایی»، «برنامه‌های روایی»، «پیرنگ» و ... نام برد («مربع معنایی» در پیوند با ژرف‌ساخت و برنامه روایی در ارتباط با رو ساخت این نظام است) و نکته این است که این عناصر به‌گونه‌ای کنار هم قرار گرفته‌اند که اگر یکی از اجزای این نظام از انسجام درونی خود دور شود، فرایند معناسازی[1] با مشکل روبه‌رو خواهد شد. از دیگر اجزای این نظام می‌توان از پیرنگ نام برد که از یک پارهٔ «پیش» و از یک پارهٔ «بعد» تشکیل شده است. حرکت از این پاره به پارهٔ دیگر به کمک یک نیرو آغاز می‌شود. این نیرو پویایی ساختار روایتی را نشان می‌دهد. هم‌چنین این حرکت از «پیش» به «بعد» از قوانین جداناپذیر پیرنگ است. در واقع، با مخدوش‌ساختن یکی از این قوانین، اساس این نظام روایتی هم به‌هم می‌ریزد؛ به زبانی بسیار ساده، اگر بی‌نظمی و خلالی در ساختارهای سطحی (برنامه‌های روایی، مربع حقیقت‌نمایی و ...) و ساختارهای عمیق (مربع معنایی ...) رخ دهد، دلالت معنایی هم دچار اختلال خواهد شد و دلالت معنایی دیگری از آنچه که گفته‌پرداز در نظر داشت استناد می‌شود. در این صورت به‌راحتی می‌توان گفت که فرایند معناسازی با مشکل روبه‌رو شده است.

بر این باوریم که ***شازده کوچولو*** اثر آنتوان دو سنت اگزوپری روایتی است با ساختاری منسجم که دلالت معنایی واحدی را می توان از آن دریافت کرد. در واقع، بعد از بررسی دقیق این روایت با این فرض روبه‌رو شدیم که عناصر و خردساختارهای تشکیل‌دهندهٔ این روایت با یکدیگر تشکیل یک کلان نظام می‌دهند که روایت شازده کوچولو است. رابطهٔ این ساختارها (چه ساختارهای سطحی و چه ساختارهای زیرین و عمیق) با یکدیگر و با کل نظام رابطه‌ای تسلسلی، پیوسته، تکراری و تودرتو است. این رابطه به‌صورتی است که نشان از تعامل بین تمام اجزای و عناصر این روایت دارد. این تعامل بین ساختارهای عمیق هم‌چون «مربع معنایی»، «پیرنگ» و ساختارهای سطحی (همچون «نظام‌های روایی») دیده می‌شود. چرا این انسجام معنایی و تعامل بین عناصر وجود دارد؟ چرا ساختار این روایت تسلسلی، تودرتو و تکراری است؟ چرا گفته‌پرداز القاء تکثر ساختار را دارد؟ پاسخ به این پرسش‌ها با این فرضیه‌ها همراه است: براساس دیدگاه و نظام فکری گفته‌پرداز در روایت ***شازده کوچولو***،

1. Procès de signification

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

برای شناخت چیزها تداوم و پیوستگی و تکرار اصل است. این تداوم و پیوستگی با اهلی‌کردن آن‌ها و داخل‌شدن در درون چیزها همراه است؛ این پیوستگی با «**پیوند بستن**» (دو سنت اگزوپری، ۱۳۸۰: ۹٤) با پدیده‌ها در پیوند است: به این منظور، بین عناصر روایت از یک طرف و بین اندیشه و عناصر روایت از طرفی دیگر تعاملی برقرار است (یعنی رابطهٔ شکل و مضمون).

۲. تداوم حرکت روایی در *شازده کوچولو*

در تحلیل گفتمانی ***شازده کوچولو*** تلاش بر این است تا از نشانه‌های منفرد، کلان‌نشانه‌ها، خردنشانه‌ها و یا مجموعه‌ای از نشانه‌ها عبور کنیم تا بتوانیم به ورای نشانه‌ها یعنی آنجایی‌که نشانه‌ها با یکدیگر تعامل برقرار می‌کنند برسیم. این تعامل بین نشانه‌ها نوعی پویایی را در متن به‌وجود می‌آورد. و نکته این است که این پویایی حتماً در نظامی فرایندی حاصل می‌شود: «یعنی این‌که هر نشانه در تعامل، چالش، تبانی، پذیرش، طرد، تناقض، تقابل، همگرایی، واگرایی، همسویی، دگرسویی، همگونگی و دگرگونگی با نشانه‌های دیگر، حرکتی فرایندی را رقم می‌زند که این حرکت خود راهی است به‌سوی تولید معنا» (شعیری، ۱۳۸۱: ۱).

تداوم و پیوستگی جریان تولید معنا نه فقط در قطب‌های ژرف‌ساخت[1] روایت و در قطب‌های سطحی آن، بلکه در عناصر دیگر این روایت قابل مشاهده است؛ برای مثال می‌توان از تصاویر هنری، نوع ادبی (اسطوره: حضرت آدم، حضرت مسیح، اسطوره انعکاس ...)، سبک نوشتاری و ... نام برد. تلاش داریم، این فرضیه را ثابت کنیم. بر این باوریم که این پیوستگی از «ندانستن» شازده کوچولو آغاز و به «دانستن» ختم می‌شود و در ادامه خلبان هم همین مسیر را طی می‌کند و... .

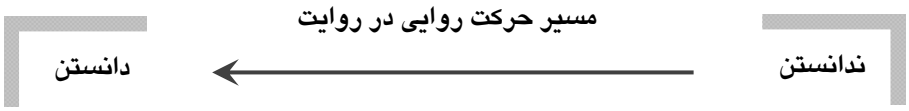

براساس این حرکت روایی تلاش داریم، به پرسش‌های مطرح شده در بالا پاسخ گوییم. به‌همین خاطر ابتدا روایت را در ساختار زیرین و عمیق آن یعنی جایی که مربوط به «مربع معنایی» است بررسی می‌کنیم تا بتوان فشردهٔ تحلیل گفتمان شازده کوچولو را به‌دست آورد، بدین

1. Structure de la profondeur

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

ترتیب می‌توان تکرار و تسلسل خرد ساختارها را که از این ساختار سرچشمه می‌گیرند نشان داد، آن‌گاه، در سطحی بالاتر، به مسئلهٔ گفته‌پردازی خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه در این مرحله، عملِ روایت در ***شازده کوچولو*** از ساختارهای تکراری و تودرتو تشکیل شده است و پس از آن، موضوع «پیرنگ» تسلسلی و تکراری ارائه خواهد شد تا بار دیگر گفته‌خوان با این ویژگی روایتی که مربوط به روایت شازده کوچولو است آشنا شود. در انتها، در بخش نتیجه، به پرسش اصلی پاسخی صریح خواهیم داد.

۳. تکرار، تسلسل و پویایی مربع معنایی

شاهزاده کوچولو زمانی در مقابل خلبان ظاهر می‌شود که تقریباً مسافرتش بر روی زمین به پایان رسیده است. او به‌دنبال وسیله‌ای‌است که او را به سیاره‌اش برساند. او تجربه‌ای را پشت سر گذاشته است و از **ندانستن** به **دانستن** رسیده است. درست در چنین زمانی او بر خلبان ظاهر می‌شود؛ خلبانی که نمی**داند** و در طول داستان یاد می‌گیرد که برای شناخت چیزها باید به عمق آن‌ها نگریست. یاد می‌گیرد که **مرگ نابودی کامل نیست**، بلکه مسافرت است که برای رفتن «به آنجا» با این بدن نمی‌توان رفت. با قبول این موضوع که در اندیشه گفته‌پرداز این روایت، مرگ نابودی کامل نیست و شکل دیگری از زندگیست، تحلیل گفتمانی خود را با مقولهٔ «مرگ» و «زندگی» که از عناصر تشکیل‌دهندهٔ الگوی «مربع معنایی»[1] هستند آغاز می‌کنیم.

یکی از بحث‌های بنیادی در معناشناسی روایت، بحث مربوط به «مربع معناشناسی» (گرماس، کورتز، ۱۹۹۱: ۲۹؛ ۳۳)؛ (برتراند، ۱۰۸؛ ۱۰۹؛ ۱۱۰) است. قبل از پرداختن به تحلیل این ساختار بنیادی معنایی در شازده کوچولو، لازم است به نظریه‌ای که گرماس به آن پرداخته است اشاره شود. در معناشناسی بنیادی که ساختار زیربنایی گفتمان محسوب می‌شود، به بنیادی‌ترین مقوله‌های معنایی ارزش فردی برمی‌خوریم که گرماس این مقوله‌ها را که در ارتباط «تضادی» با یکدیگر قرار دارند، مقولهٔ زندگی و مرگ می‌داند این دو، مقوله‌هایی متضاد خوانده می‌شوند زیرا اعتقاد به حضور یکی بر قبول حضور دیگری استوار است (بی‌مفهوم زندگی، اعتقاد به مقولهٔ مرگ غیرممکن است). اما به غیر از این ارتباط تضادی، ارتباط دیگری وجود دارد که ارتباط «تناقضی» نام دارد؛ یعنی ارتباط یک مقوله با نفی آن: زندگی – نه زندگی، مرگ – نه مرگ. ارتباط دیگری نیز

---

1. carré sémiotique

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

به نام ارتباط «ایجابی» که بین مثلاً زندگی و نه مرگ وجود دارد قابل تصور است؛ آنچه که نه مرگ باشد (یعنی نفی مرگ) ایجاب می‌کند که به زندگی اشاره کند. در قسمت معناشناسی بنیادی، این مقوله‌ها مطرح می‌شوند و در نحو بنیادی به ارتباط آن‌ها با یکدیگر پرداخته می‌شود؛ مثلاً برای رفتن از یک متضاد به متضاد دیگر، نمی‌توان مسیری مستقیم را طی کرد، بلکه ابتدا باید مقوله‌ای نقض شود و سپس به متضاد دیگر رسید؛ بدین ترتیب، لازمهٔ مرگ، نقض زندگی است، و لازمهٔ زندگی، نقض مرگ (کورتز، ۱۹۹۱: ۱۵۲).

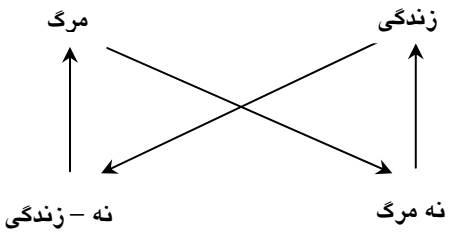

در واقع، «مربع معناشناسی نوعی بازنمود دیداری از مقولهٔ معناشناختی است. اما آنچه دستیابی به چنین بازنمودی را میسر می‌سازد، مطالعهٔ همه‌جانبهٔ فرایند پویای کلام است. مربع معناشناختی با ژرف ساخت گفتمان مرتبط است؛ به بیان دقیق‌تر، می‌توان گفت که تمام ساختار روبنایی گفتمان بر این ژرف‌ساخت استوار است که همان نقطهٔ مرکزی گفتمان محسوب می‌شود. پس، منطقی است اگر بگوییم مربع معناشناختی قادر به فشرده و ساده‌کردن مباحث تجزیه و تحلیل کلام است. بی‌شک، آنچه به‌طور گسترده و بسیار جامع در بحث فرایند کلامی با ساختار روبنایی کلام مورد بررسی قرار می‌گیرد، به کمک مربع معناشناسی به ساختاری کلی و بسیار خلاصه تبدیل می‌شود که فقط قلب گفتمان را نشانه می‌رود.» (شعیری، ۱۳۸۱: ۱۲۶–۱۲۹).

بر این اساس، بر این باوریم فشردهٔ تحلیل گفتمان ***شازده کوچولو*** تکرار همان روایت واقعی حضرت عیسی (ع) است. حضرت مسیح (ع) در ژرف ساخت روایتش حرکتی را از زندگی به طرف نه–زندگی و سپس به طرف مرگ انجام می‌دهد. با رسیدن به قطب مرگ او حرکت دیگری را به نه–مرگ شروع می کند تا در انتها به قطب زندگی برسد. به‌همین خاطر، بر این باوریم که شازده کوچولو هم همان مسیری را طی می‌کند که قبلاً حضرت مسیح (ع) آن را طی کرده بود و گفته‌پرداز این روایت سعی داشته است این دلالت معنایی را القاء کند که شازده

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

کوچولو مسیحی دیگر است. با تحلیل متن ***شازده کوچولو*** و رسیدن به ژرف ساخت ساختار این روایت می‌توان به‌راحتی این مسیر روایی را مشاهده نمود. روایت شازده کوچولو حول دو محور «مرگ» و «زندگی» در چرخش است. این دو محور به ترتیب، هرکدام به‌تنهایی عنصر سلبی خود را به نمایش می‌گذارند (نه-مرگ و نه-زندگی). شازده کوچولو بعد از مشاجرهٔ لفظی با گل در سیارهٔ کوچکش، آنجا را ترک می‌کند و بعد از گذر از شش سیاره، روی سیارهٔ زمین که هفتمین سیاره است فرود می‌آید. در آنجا با روباه آشنا می‌شود و روباه درس اصلی را که همانا «آنچه که اصل است از دیده پنهان است» به او می‌آموزد. از این به بعد او آمادهٔ رفتن به سیاره‌اش می‌شود. اما، قبل از رفتن به سیاره‌اش، با خلبان آشنا می‌شود و به او می‌گوید که باید به سیاره‌اش بازگردد. برای این کار، باید ابتدا مار او را نیش بزند. خلبان وحشت‌زده به او می‌گوید که نیش مار کشنده است و او را خواهد کشت.

«- باز اندکی مردّد ماند. سپس برخاست. قدمی پیش رفت. من نمی‌توانستم تکان بخورم.

جز یک نور زرد که لحظه‌ای کنار قوزک پایش برق زد اتفاق دیگری نیفتاد. او لحظه‌ای بی‌حرکت ماند. فریادی نزد. آرام مانند درختی که فرو افتد بر زمین افتاد. حتی صدایی برنخاست، چون روی ماسه‌ها افتاد.» (دو سنت اگزوپری، ۱۳۸۰: ١٢٤؛ ١٢٦).

زمانی که مار شازده کوچولو را نیش می‌زند، او «لحظه‌ای بی‌حرکت» باقی می‌ماند. این لحظهٔ بی‌حرکتی برابر است با قطب سلبی زندگی یعنی نه-زندگی. وانگهی، در صحنه‌ای دیگر شازده کوچولو می‌گوید که وقتی مار او را نیش بزند، «یک خرده هم حالت کسی را که دارد می میرد» را دارد، یعنی این‌که او هنوز نمرده است. به‌همین خاطر به دلایل ارائه شده در بالا، می‌توان به‌خوبی مسیر حرکت او را از قطب زندگی به طرف نه-زندگی نشان داد. بعد از افتادن او برزمین، شازده کوچولو می‌میرد. با مرگ او گفته‌خوان او را در قطب مرگ مربع معناشناسی مشاهده می‌کند. اما، این مسیر حرکتی، در همین‌جا به اتمام نمی‌رسد؛ گفته‌پرداز مسیر حرکت او را از قطب مرگ به نه- مرگ نشان می‌دهد. قبلاً از این‌که شازده کوچولو بمیرد، خودش به خلبان گفته بود که او «ظاهراً» می‌میرد.

«- امشب حالت کسی را خواهم داشت که درد می‌کشد ... **یک خرده هم حالت کسی را که دارد می‌میرد**. خوب، همین‌طور است دیگر. نمی‌خواهد بیایی این را ببینی، چه لزومی دارد... (...)

و [شازده کوچولو] دست مرا در دست گرفت. ولی باز نگران شد:

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

– خوب نکردی که آمدی. می‌دانم که ناراحت می‌شوی. من ظاهراً خواهم مرد، ولی باطناً این‌طور نیست ... [...].

– می‌فهمی؟ آن‌جا خیلی دور است. **نمی‌توانم این تن را به آنجا ببرم**، **خیلی سنگین** است. [...].

– **ولـی این تن مثل یک پوسـتهٔ کهنه دورانداختنی اسـت. پوسته‌های کهنهٔ دورافتاده که غصه ندارد** ... » (دو سنت اگزوپری، ۱۳۸۰: ۱۲۲–۱۲٤).

با رسیدن به قطب نه– مرگ، گفته‌پرداز[1] تلاش دارد که نشان دهد او زنده است. گفته‌خوان[2] بر اساس آنچه که گفته‌پرداز می‌گوید به این باور می‌رسد که او زنده است. در صحنهٔ زیر، واژهٔ «برگشتن» دقیقاً این دلالت معنایی را برای گفته خوان القاء می‌کند:

حالا اندکی تسلی یافته‌ام، یعنی ... نه کاملاً. **ولی این را می‌دانم که او به سیاره‌اش برگشته است، زیرا آن شب، هنگام طلوع آفتاب، اثری از پیکر او ندیدم**، پیکری که وزن چندانی هم نداشت ... و من دوست دارم که شب‌ها به ستاره‌ها گوش بدهم ... که گویی پانصد میلیون زنگوله اند.» (دو سنت اگزوپری، ۱۳۸۰: ۱۲۸).

الگوی زیر این مسیر حرکتی را که از زندگی شروع و به نه– زندگی و آنگاه به مرگ و نه–مرگ و در انتها به زندگی می‌رسد نشان می‌دهد.

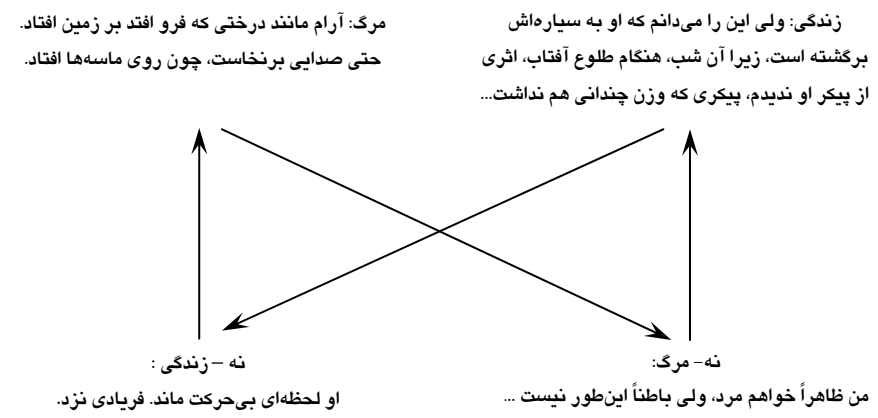

1. énonciateur
2. énonciataire

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

اما، در واقع، سفر شازده کوچولو با زندگی به‌پایان نمی‌رسد. براساس حرف گفته‌پرداز، این چرخه تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت، زیرا گفته‌پرداز بر این باور است که شازده کوچولو با رسیدن به سیاره‌اش در آن‌جا نمی‌ماند و سپس دوباره به زمین باز خواهد گشت. و از گفته‌خوان می‌خواهد اگر روزی او را در صحرای آفریقا دید، برای او نامه بنویسد را باخبرش کند:

«به این منظره با دقت نگاه کنید تا مطمئن شوید که اگر روزی به آفریقا و به صحرا سفر کردید، می‌توانید آن را بشناسید. و اگر واقعاً گذارتان به آن‌جا افتاد، خواهش می‌کنم شتاب نکنید، لحظه‌ای چند، درست زیر آن ستاره، بایستید! آن وقت اگر کودکی به سوی شما آمد، اگر خندید، اگر موهای طلایی داشت، اگر به سؤال‌های شما جواب نداد، لابد حدس خواهید زد که او کیست. آن وقت محبت کنید و نگذارید که من این همه غمگین بمانم. زود برایم بنویسید که او برگشته است.» (دو سنت اگزوپری، ۱۳۸۰: ۱۳۱).

با بازگشت شازده کوچولو این حرکت تسلسلی تکرار می‌شود. این ساختار تودرتو و تسلسلی و تکرارگونه را می‌توان در عمل روایت هم مشاهده نمود.

۴. روایت تودرتو، تکراری و تسلسلی

حرکت تسلسلی را در مربع معنایی دیدیم، اکنون زمان آن رسیده است تا نشان دهیم که عملِ روایت در ***شازده کوچولو*** هم از ساختاری تودرتو و تکراری تشکیل شده است. به‌دلیل انسجام ساختاری و معنایی این روایت، جای شگفتی نیست اگر عمل روایت هم در این روایت تودرتو باشد. اگر «مربع معنایی» که همچون قلب، موتور و سازندهٔ یک نظام گفتمانی است از ساختار تسلسلی و تکراری تشکیل شده باشد، پس باید این ویژگی به دیگر عناصر این نظام گفتمانی هم سرایت کند و آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار دهد. روایت شازده کوچولو حداقل از دو موقعیت که ما آن را موقعیت ۱ و ۲ (Lintvelt، ۱۹۸۹: ۳۰) نام‌گذاری کرده‌ایم تشکیل شده است. در هر یک از این دو موقعیت، گفته‌پردازان با «اتصال» به موقعیت خود، عمل روایی را انجام می‌دهند. آن‌ها با حرکتی «انفصالی» (شعیری، ۱۳۸۱: ۴۳-۶۳) کنش کنشگران را برای گفته‌خوان به نمایش درمی‌آورند. در «دنیای داستان ۲» (مراجعه کنید به الگوی صفحهٔ بعد) ***شازده کوچولو*** در صحرا با خلبانی که هواپیمایش سقوط کرده است آشنا می‌شود. در این موقعیت او برای خلبان گفته‌پرداز است و خلبان هم‌چون گفته‌خوان او در نظر گرفته است. گفته‌پرداز (شازده کوچولو)

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

تلاش می‌کند زندگی گذشته‌اش را که با آن در حالت انفصالی است، برای خلبان (گفته‌خوان) روایت کند. گفته‌پرداز با انفصال از زمان و مکان ۲ برای گفته‌خوان از کنشگرانی می‌گوید که روزی خودش (شازده کوچولو) کنشگر آن بوده است. گفته‌پرداز اولین ملاقاتش را با گل سرخ در سیاره‌اش بیان می‌کند. او روایت می‌کند چگونه از گلش جدا شد و به زمین رسید. این عمل روایت ادامه دارد تا زمانی‌که شازده کوچولو در مقابل خلبان قرار می‌گیرد. بعد از این‌که گفته‌پرداز (شازده کوچولو) روایتش را به پایان رساند. عمل اتصال با گفته‌خوان (خلبان) صورت می‌گیرد. بعدها خلبان خود، گفته‌پرداز ملاقات خودش با شازده کوچولو می‌گردد. در این صورت گفته‌خوان روایت خلبان، فقط «بچه‌ها» و «لئون ورت» خواهند بود (زمانی که خلبان روایت خودش *و شازده کوچولو* را روایت می کند موقعیت ۱ نامیده‌ایم).

«تقدیم به لئون ورت[1]

از بچه‌ها پوزش می‌خواهم که این کتاب را به یکی از آدم بزرگ‌ها تقدیم کرده‌ام. دلیل خوبی برای این کار دارم: این آدم بزرگ بهترین دوست من در جهان است. دلیل دیگری هم دارم: این آدم بزرگ می‌تواند همه چیز را بفهمد. دلیل سومی هم دارم: این آدم بزرگ ساکن فرانسه است و آن‌جا از گرسنگی و سرما رنج می‌برد و نیاز به دلجویی دارد. اگر این دلیل‌ها باز هم کافی نباشد، این کتاب را به او در زمانی که بچه بوده است تقدیم می‌کنم. آخر همهٔ آدم بزرگ‌ها اول بچه بوده‌اند (ولی کمتر آدم بزرگی این را به یاد می‌آورد). پس سخن خود را چنین اصلاح می‌کنم:

تقدیم به لئون ورت

هنگامی که پسربچه بود» (دو سنت اگزوپری، ۱۳۸۰: ۵).

زمانی که گفته‌پرداز در موقعیت ۱ (نگاه کنید به الگوی زیر) با گفته‌خوان یعنی «بچه‌ها» و «لئون ورت» قرار دارد، در وضعیت اتصال هستند، اما کم‌کم با شروع عمل روایت، این اتصال به انفصال منجر می‌شود. گفته‌پرداز موقعیت ۱ با انفصال از زمان و مکان عمل روایت، کنش کنشگران را روایت می‌کند. این کنشگران فقط شامل شازده کوچولو (زمانی که مسافرتش را روی زمین انجام داده و آمادهٔ رفتن است)، مار و خود خلبان است. در این حالت، خلبان نه فقط کنشگر است بلکه روایت‌گر داستان خودش هم هست. در این صورت روایت، از گونهٔ «روایت دنیای داستان همسان» است (Genette، ۱۹۷۲: ۲۵٦). وانگهی، همین گفته‌پرداز،

1. Léon Werth

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

داستان شازده کوچولو را برای گفته‌خوانان خود یعنی «بچه‌ها» و «لئون ورث» روایت می‌کند. زمانی که روایت شازده کوچولو از زبان گفته‌پرداز (خلبان) روایت می‌شود، گفته‌خوان در مقابل گونهٔ روایی «دنیای داستان ناهمسان» قرار دارد (Genette، ۱۹۷۲: ۲۵۶).

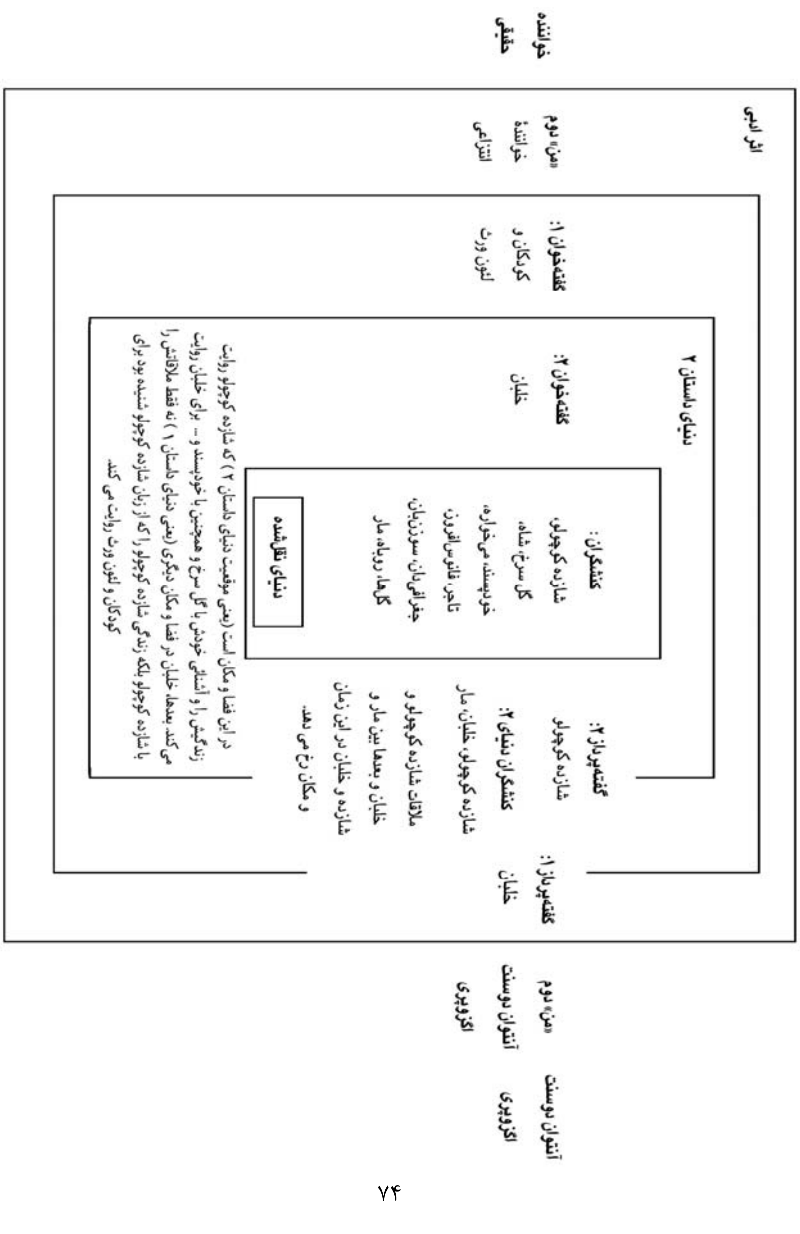

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

با پایان گرفتن عمل روایت گفته‌پرداز ۱، روایت به ظاهر به پایان می‌رسد، ولی در واقع این‌طور نیست، زیرا گفته‌پرداز ۱ از کسانی که بعدا در صحرا با شازده کوچولو ملاقات خواهد داشت، می‌خواهد که برای او بنویسند که شازده کوچولو آمده است. این به این معناست که روایت هنوز ادامه دارد و این تودرتو بودن و تسلسل‌وار بودن روایت نه فقط در تابلوی زیر به‌خوبی نمایان است، بلکه برای تمام کسانی که بعدها شازده کوچولو را در صحرا ملاقات می‌کنند، اتفاق خواهد افتاد. آن‌ها هم به نوبهٔ خود داستان خود را برای دیگران روایت خواهند کرد، زیرا ملاقات با کسی که از سیاره ای دیگر آمده باشد، کنشی منحصر به فرد است.

۵. پیرنگ تسلسلی و تکراری

تسلسل و پیوستگی، خود را در پیرنگ روایت هم نشان می‌دهد. گویی پیرنگ‌های مشابه یکی بعد از دیگری به‌وجود می‌آیند و تا بی‌نهایت تکرار می‌شوند. برای اثبات ادعا پیرنگ روایت «شازده کوچولو» را بررسی می‌کنیم. این روایت دو پیرنگ دارد:

۱. پیرنگ در ارتباط با شازده کوچولو

۲. پیرنگ در ارتباط با خلبان

(به خاطر بسپاریم، دو پیرنگ در ارتباط خلبان می‌توان دید: **الف**- پیرنگ در ارتباط با نقاشی کردن خلبان؛ **ب**- پیرنگ در ارتباط خلبان و شازده کوچولو که نگارنده به‌دلیل کمبود جا به پیرنگ «ب» و پیرنگ شماره ۱ خواهد پرداخت. اما، خیلی سریع یادآور شویم که در پیرنگ مربوط به نقاشی کردن خلبان، «نیروی تخریب‌کننده» مربوط به زمانی است که خلبان یک روز در کتابی تصویر مار بوآ را دید. «نیروی سامان‌دهندهٔ» این پیرنگ درست زمانی رخ می‌دهد که برای اولین بار شازده کوچولو بر او ظاهر می‌شود، زیرا تا قبل از ظهور شازده کوچولو کسی او را به عنوان نقاش قبول نداشت و همه به او پیشنهاد می‌دادند که این شغل را رها کند. اما بعد از سال‌ها، بالاخره کسی فهمید که او نقاش است. پس ظهور شازده کوچولو مربوط به نیروی سامان‌دهنده است. به همین خاطر، هدف ما این نیست که این پیرنگ «الف» را نشان دهیم. ولی یادآوری آن بسیار مفید است، زیرا به خواننده کمک خواهد کرد تا تسلسل ساختار پیرنگ را در این روایت مشاهده کند.)

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۱- ۵. پیرنگ در ارتباط با شازده کوچولو

روایتی که شازده کوچولو برای خلبان تعریف می‌کند و بعدها خلبان آن را برای بچه‌ها نقل می‌کند، هر سه پارهٔ اصلی یک پیرنگ را دارد. در زیر این مراحل را با یکدیگر می‌بینیم.

۱-۱- ۵. پارهٔ نخستین (Yves Reuter، ۱۹۹۱: ۴۶؛ Alain Riffaud، ۲۰۰۲: ۶۵)

شازده کوچولو در سیارهٔ کوچک خود زندگی می‌کرد. او سیاره‌اش را هر روز تمیز می‌کرد.

۲-۱- ۵. نیروی تخریب‌کننده

روزی هم‌زمان با طلوع خورشید، گل سرخی در سیارهٔ شاهزاده کوچولو شکفته شد. شاهزاده کوچولو آن را می‌بیند و به او علاقمند می‌شود. بعد از مدتی از حرف‌های گل ناراحت می‌شود و مجبور می‌شود که سیارهٔ خود را ترک کند.

«در سیارهٔ شازده کوچولو همیشه گل‌های بسیار ساده‌ای بوده‌اند؛ با یک ردیف گلبرگ، که نه جای چندانی می‌گرفته‌اند و نه مزاحم کسی می‌شده‌اند. صبح یک روز در میان علف‌ها پدید می‌آمدند و شب همان روز می‌پژمردند. ولی این گل یک روز، از دانه‌ای که معلوم نبود از کجا آمده است، جوانه زده بود و شازده کوچولو از نهالی که به هیچ نهال دیگر شباهت نداشت با دلسوزی مراقبت کرده بود... اما نهال زود از رشد بازمانده و دست به کار برآوردن گل شده بود. شازده کوچولو که شاهد روییدن غنچهٔ درشتی بود حس می‌کرد که چیز معجزه‌آسایی از آن بیرون خواهد آمد... تا سرانجام، یک روز صبح، درست هنگام سرزدن آفتاب، از پرده به درآمد. و پس از آن همه کار و کوشش، خمیازه‌ای کشید ... .» (دو سنت اگزوپری، ۱۳۸۰: ٣٦-٣٧).

۳-۱- ۵. پارهٔ میانی

شاهزاده کوچولو شش سیاره کوچک را پشت سر می‌گذارد تا به هفتمین سیاره که زمین است برسد. سفر خود را در زمین آغاز می‌کند با سوزن‌بان، گل‌ها، روباه و مار آشنا می‌شود. روباه معنای دوست‌شدن و «اهلی‌کردن» را به او می‌آموزد.

۴-۱- ۵. نیروی سامان‌دهنده

با یادگرفتن واژهٔ «اهلی‌کردن» می‌فهمد که گلش را دوست داشته است. پس تصمیم می‌گیرد به سیاره‌اش برگردد. به همین خاطر نزد مار می‌رود و از او می‌خواهد که او را به سیاره‌اش بفرستد.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

مار او را نیش می‌زند.

۵-۱- ۵. پارهٔ انتهایی

با نیش مار، شازده کوچولو بر زمین می‌افتد و می‌میرد. البته، شازده کوچولو قبلاً به خلبان گفته بود که او خیال خواهد کرد که او مرده است. اما این حقیقت ندارد. به همین خاطر، وقتی که خلبان فردای آن روز به‌سراغ جسد شازده کوچولو می‌رود، او را در آنجا نمی‌بیند. شازده کوچولو به سیاره‌اش برگشته است.

«یک بار دیگر باز هم با من درد دل کرد:

– من [شازده کوچولو] آن زمان نتوانسته بودم چیزی بفهمم. حق این بود که کردارش را بسنجم نه گفتارش را. او مرا معطر می‌کرد، وجودم را روشن می‌کرد. کار درستی نبود که فرار کردم. حق این بود که پشت حیله‌های کوچکش پی به محبتش ببرم. گل‌ها پر از تناقض‌اند! ولی من بسیار جوان بودم و هنوز نمی‌دانستم که چگونه باید او را دوست بدارم.» (دو سنت اگزوپری، ۱۳۸۰: ٤٠)

نیروی تخریب‌کننده

ناگهان، باد این بار بذر گل سرخی را با خود به سیاره او آورد که از این بذر گل سرخی شکوفه کرد و به گل تبدیل شد. شازده کوچولو هر روز با گل صحبت می‌کند. آرام‌آرام شازده کوچولو عاشق گل می شود ولی نمی‌داند که عاشق است. یک روز به دلیل اختلاف با گلش، تصمیم می‌گیرد که سیارهٔ خود را ترک کند.

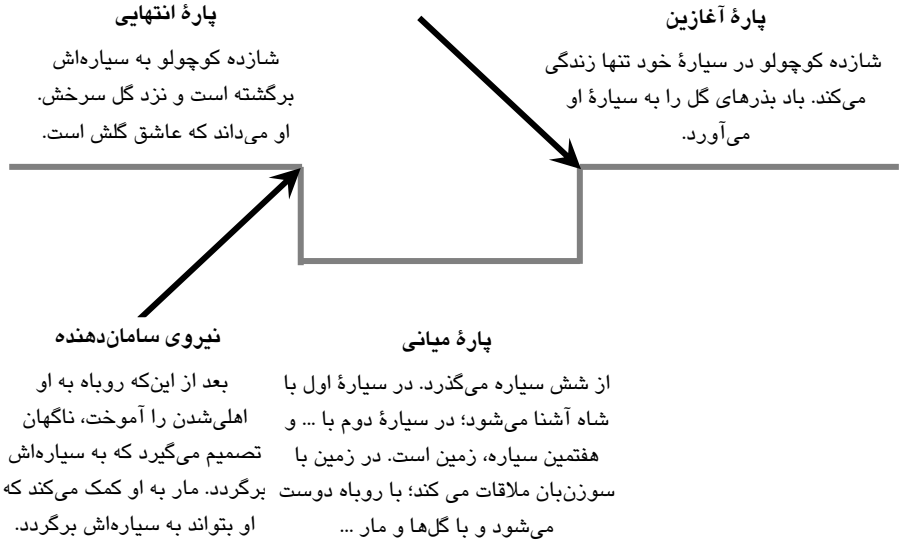

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۲- ۵. پیرنگ در ارتباط با خلبان

برخلاف روایت شازده کوچولو که راوی آن خلبان بود، روایت ملاقات خلبان و شازده کوچولو از زبان خود خلبان روایت می‌شود. این روایت هر سه پارهٔ اصلی یک پیرنگ را دارد. در زیر این مراحل را با یکدیگر می‌بینیم.

وضعیت ابتدایی

خلبان به مأموریت‌های گوناگون فرستاده می‌شد.

۱-۲- ۵. نیروی تخریب‌کننده

در یکی از این مأموریت‌ها، زمانی‌که در حال پرواز بود، هواپیمایش آسیب می‌بیند و سقوط می‌کند. سعی می‌کند هواپیما را تعمیر کند.

«باری، شب اول، در فاصلهٔ هزار میلی هر آب و آبادی، روی ماسه‌ها خوابیدم، بی‌پناه‌تر از غریقی بر روی تخته پاره‌ای در میان اقیانوس. پس شگفتی مرا درمی‌یابید که هنگام طلوع آفتاب با شنیدن صدای نازک عجیبی از خواب پریدم. صدا می‌گفت:

- بی‌زحمت یک گوسفند برای من بکش!

- چی؟

- یک گوسفند برای من بکش.

چنان از جا جستم که گویی صاعقه بر من فرود آمده باشد. چشم‌هایم را مالیدم و خوب نگاه کردم و یک آدم کوچولوی عجیب و غریب دیدم که با وقار تماشایم می‌کرد [...].

با چشم‌های دریده از حیرت به این صورت خیالی نگاه می‌کردم.»

۲-۲- ۵. پارهٔ میانی

همهٔ تلاش خلبان برای دوست‌شدن با شازده کوچولو و تعمیرکردن هواپیما.

۳-۲- ۵. نیروی سامان‌دهنده

درست زمانی است که هواپیمای خلبان درست شد شازده کوچولو به خلبان می‌گوید که باید به سیاره‌اش برگردد.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۴-۲- ۵. پارهٔ انتهایی

خلبان هواپیما را تعمیر می‌کند و صحرا را ترک می‌کند. در این هنگام او عاشق شازده کوچولو است. او از بچه‌ها می‌خواهد که اگر روزی او را در صحرا دیدند برای او نامه بنویسند و به او خبر دهند. در این حالت خواننده منتظر است تا نیروی تخریب‌کننده‌ای از راه برسد تا پارهٔ ابتدایی بچه‌ها را تخریب کند و این نشان از این دارد که این تسلسل پیرنگ تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت.

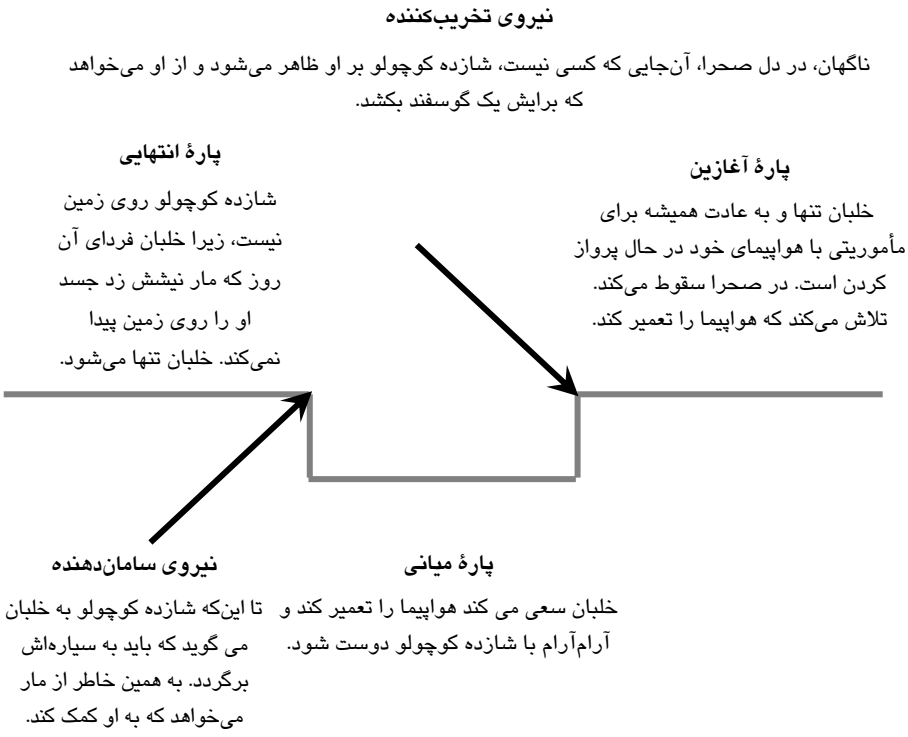

این دو پیرنگ در روایت، به موازات یکدیگر و به‌گونه‌ای در روایت حرکت می‌کنند تا خواننده به کمک آن بتواند تشابه بین خلبان و شازده کوچولو را بیابد. این تشابه نه فقط روی تصاویر ملموس نشان داده شده است، بلکه روی ساختارهای زیرین و سطحی هم قابل مشاهده است. پیرنگ روایت یکی از این ساختارهای سطحی است. با مقایسه دو پیرنگ بالا،

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

می‌توان شباهت‌های زیر را میان خلبان و شازده کوچولو مشاهده نمود:

الف:

– گل سرخ ناگهان بر شازده کوچولو ظاهر می‌شود.

– شازده کوچولو ناگهان بر خلبان ظاهر می‌شود.

– این امکان وجود دارد که شازده کوچولو روزی بر بچه‌ها ظاهر شود.

ب:

– شازده کوچولو مسافر است.

– خلبان مسافر است.

– بچه‌ها هم روزی در صحرا مسافر خواهند بود.

«[...] بعد دوباره [شازده کوچولو] گفت:

–که تو هم از آسمان آمده‌ای! اهل کدام سیاره‌ای؟

همان دم پرتو روشن‌کننده‌ای در معمّای حضور او به چشمم خورد و بی‌درنگ پرسیدم:

–پس تو از یک سیارهٔ دیگر آمده‌ای؟

ولی جوابم را نداد.» (دو سنت اگزوپری، ۱۳۸۰: ۱٦).

ج:

– زمانی که خلبان هواپیمایش را تعمیر می‌کند، زمان برگشتن به خانه است.

– زمانی که هواپیمای خلبان تعمیر شد، شازده کوچولو هم اعلام می‌کند که باید به خانه‌اش برگردد.

د:

– شازده کوچولو عاشق گل شد.

– خلبان عاشق شازده کوچولو شد.

– بچه‌ها در آینده عاشق شازده کوچولو خواهند شد.

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد، انسجام ساختاری در روایت ***شازده کوچولو*** اثر آنتوان دو سنت اگزوپری نشان داده شود. این انسجام ساختاری خودبه‌خود زیبایی و اتحاد و انسجام

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

معنایی را در متن به‌وجود می‌آورد. هدف از نشان دادن این انسجام ساختاری این بود که تا بتوانیم پاسخی روشمند به این پرسش بدهیم: چرا گفته‌پرداز در این روایت از ساختارهای تسلسلی و پیوسته استفاده کرده است؟

بر این باور بودیم و هستیم که این تسلسل نه فقط خود را در ساختارها زیرین و سطحی نشان می‌دهد بلکه خود را در سطح ظاهری نوشتار نیز بیان می‌کند. مگر نه این است که زمانی که شازده کوچولو از پیش گل‌ها برمی‌گردد و با روباه برای آخرین بار ملاقات می‌کند، سخن روباه را تکرار می‌کند. این تکرار در سبک گفته‌پرداز نشان از تکرار و تسلسل ساختارهای زیرین و سطحی دارد. صحنهٔ زیر به‌خوبی این تکرار در نوشتار را نشان می‌دهد. این صحنه یکی از کلیدی‌ترین صحنه‌های این روایت است:

«شازده کوچولو تکرار کرد تا در خاطرش بماند:

– اصل چیزها از چشم سر پنهان است.» (دو سنت اگزوپری، ۱۳۸۰: ۱۰۰–۱۰۱).

براساس این شواهد که بر پایه تسلسل و تکرار ساختارهای جزئی پایه‌ریزی شده (این ساختارهای جزیی با یکدیگر پیوند برقرار می‌کنند و تشکیل ابرساختار را می‌دهند.)، می‌توان، اکنون، به پرسش اصلی (چرا گفته‌پرداز در ***شازده کوچولو*** از ساختارهای تسلسلی و پیوسته سود جسته است؟) پاسخ گفت. پاسخ به این پرسش در ارتباط مستقیم با دیدگاه و نگاه به جهان گفته‌پرداز دارد. بر این باوریم که این اندیشه و دیدگاه است که شکل (فرم) روایت و گفتار را مشخص می‌کند. دیدگاه گفته‌پرداز این روایت، دیدگاهی تعاملی است. اگر دیدگاه تعاملی است، پس شکل روایت و رابطهٔ بین عناصر هم پیوندی هم تعاملی است. با تحلیل متن و پیداکردن قطب‌های سازندهٔ این روایت به این نتیجه رسیدیم که گفته‌پرداز بین قطب‌های تشکیل‌دهندهٔ رابطه‌ای تعاملی، رفت و آمدی برقرار ساخته است (برای نمونه نگاه کنید به «مربع معناشناسی»). حرکت از یک قطب به قطب دیگر برای گفته‌پرداز کاملاً امکان‌پذیر است. زمانی‌که کنشگران روایت به قطب‌های موردنظر خود می‌رسند، در آنجا توقف نمی‌کنند و شروع به حرکت به طرف قطب دیگر می‌کنند. **گویی هویت آن‌ها در گرو حرکت است** و این حرکت تا بی‌نهایت ادامه دارد و دائماً در حال «**پیوند بستن**» با عناصر دیگر روایت است. به همین دلیل است که ساختارهای این روایت، تسلسلی، تکثری و تکراری هستند. کافی است بار دیگر نگاهی به جایگاه گفته‌پرداز در هنگام گفته‌پردازی این داستان داشته باشیم. این گفته‌پرداز در دل روایت خود، روایت دیگری

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

را روایت می‌کند؛ گویی برای گفته‌پرداز مرزی بین روایت‌ها وجود ندارد. گفته‌خوان نمی‌داند روایت شازده کوچولو در سیاره‌اش را می‌خواند یا روایت خلبان با شازده کوچولو را در زمین. **مرزها شکسته‌شده و ساختارهای مکانیکی به ساختارهای پویا تبدیل شده‌اند**. و این ساختارها به شکل پویایی روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند. ساختارها به شکل پیوسته به‌دنبال هم می‌آیند. این درون‌شدگی، پیوستگی و تکرار، خود را در پیرنگ روایت هم نشان می‌دهد. و این تسلسل و پیوستگی در پیرنگ با دیگر عناصر روایت هم‌خوان است؛ به‌طوری که انسجام معنایی واحد از این روایت برای گفته‌خوان حاصل می‌شود. تکرار پیرنگ و پیوستگی آن، در روایت «شازده کوچولو» به چهار صورت دیده می‌شود:

۱- پیرنگ نقاشی کردن خلبان؛

۲- پیرنگ ملاقات خلبان با شازده کوچولو؛

۳- پیرنگ ملاقات شازده کوچولو با گل و حوادثی که بعد از آن اتفاق می‌افتد؛

٤- پیرنگی که بعدها به‌وقوع خواهد پیوست یعنی ملاقات بچه‌ها با شازده کوچولو.

در واقع، این پیرنگ‌ها به شکل سیالی در هم تنیده شده‌اند که القاء حرکت در روایت می‌کنند. وانگهی، باید یادآور شویم که پیرنگ در روایت تنها عنصری است که نمی‌تواند به تعداد زیاد دیده شود (زیرا انسجام معنایی به هم می‌خورد) و همیشه یک پیرنگ اصلی در روایت وجود دارد و پیرنگ‌های دیگر نسبت به پیرنگ اصلی، فرعی هستند؛ لذا، از پیرنگ‌های بالا فقط پیرنگ ۲، اصلی است. اما، گفته‌پرداز با القاء تکثر پیرنگ سعی در القاء تکثر معنایی و حرکت در روایت دارد.

به موضوع اصلی این نتیجه یعنی دیدگاه گفته‌پرداز برگردیم؛ گویی این تکرار کنش‌ها و ساختار، همان تکرار آغازین حرکت حضرت آدم است و حضرت مسیح. گویی شازده کوچولو مسیحی دیگر است (فراموش نکنیم که تفکر مسیح تفکری تعاملی بود). مگر نه این است که شازده کوچولو از آسمان به زمین افتاد و دوباره به آسمان رفت؟ مگر نه این است که گفته‌پرداز بر این باور است که شازده کوچولو بازخواهد گشت و بچه‌ها او را خواهند دید؟ این حرکت رفت و آمدی بین آسمان و زمین و زمین و آسمان همان حرکت حضرت آدم و حوا نیست؟ تمام این تکرارها به همان گفتهٔ گفته‌پرداز برمی‌گردد که می‌گفت برای شناخت چیزها باید آن‌ها را اهلی کرد و اهلی‌کردن یعنی «پیوند بستن».

«شازده کوچولو گفت:

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

– نه. من پی دوست می‌گردم. «اهلی‌کردن» یعنی چه؟

روباه گفت:

– این چیزی است که تقریباً فراموش شده است. یعنی «**پیوندبستن**» ...

– پیوند بستن؟» (دو سنت اگزوپری، ۱۳۸۰: ۹٤)

نتیجهٔ این‌که برای شناخت چیزها تداوم و پیوستگی اصل است. این تداوم و پیوستگی با اهلی‌کردن آن‌ها و داخل شدن در درون چیزها همراه است. به این منظور، گفته‌پرداز این روایت، بین عناصر داستانی از یک طرف و بین اندیشه و عناصر داستانی از طرفی دیگر پیوند برقرار می‌کند و این تداوم نه فقط در قطب‌های ساختارهای سطحی و عمقی روایت بلکه در عناصر زیر نیز دیده می‌شود:

۱– در صور هنری (تصویر مار بوآ و فیل. زمانی که مار بوآ، فیل را بلعیده است؛ تداعی داخل شدن جزء به درون کل است)؛

۲– تصویر مار زمانی که نیش می‌زند؛ تداعی حرکت چرخه‌ای است؛

۳– در نوع ادبی (اسطوره: حضرت آدم، حضرت مسیح، اسطوره انعکاس ...)؛

٤– در ساختار روایی و... .

بر این باوریم که این پیوستگی از «ندانستن» شازده کوچولو آغاز و با «پیوستن» به «دانستن» ختم می‌شود. اما، آیا شازده کوچولو همه چیز را دانست؟ اگر چنین است چرا گفته‌پرداز منتظر است که او دوباره برگردد و از بچه‌ها می‌خواهد که او را باخبر سازند؟ احتمالاً در پژوهشی دیگر بتوان به این پرسش پاسخ گفت!

۷. منابع

- دو سنت اگزوپری، آنتوان. (۱۳۸۰). ***شازده کوچولو***. ترجمهٔ ابوالحسن نجفی. چ.۲. تهران: نیلوفر. بهار.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۵). ***تجزیه و تحلیل نشانه–معناشناسی گفتمان***. تهران: سمت.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۱). ***مبانی نشانه‌شناسی نوین***. تهران: سمت.
- Bertrand, Denis. (2000). ***Précis de sémiotique littéraire***. Paris.: Ed. Nathan.
- Courtés, Joseph. (1991). ***Analyse Sémiotique du Discours de l'énoncé à***

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

l'énonciation. Ed. Hachette Supérieur.

- Greimas, Algirdas Julienet Courtés, Joseph. (1993). ***Sémiotique Dictionnaire raisonné de la théorie du langage***. Paris: Hachette.
- Klinkenberg, Jean-Marie. (1996). ***Précis de Sémiotique général***. Bruxelles De Boeck & Larcier s.a.
- Lintvel, Jaap. (1989). ***Essai de Typologie narrative. Le «point de vue»***. Paris. Jose Corti.
- Riffaud, Alain. (2002). ***Le Texte littéraire au collège***. Les élèves à l'œuvre. Paris: CNDP.
- Reuter, Yves. (1991). ***Introduction à l'analyse du Roman***. Paris: Bordas.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]